

تقابل نئوسلفی‌ها با شیعیان

و پیامدهای آن بر اتحاد جهان اسلام

ناصر پورحسن / استادیار دانشگاه آیت‌الله العظمی بروجردی n.pourhassan1303@gmail.com /

عبدالمجید سیفی / استادیار دانشگاه آیت‌الله العظمی بروجردی seifi2002@gmail.com /

تاریخ وصول: ۱۳۹۳/۰۳/۱۸ / تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۳/۰۷/۲۸

چکیده

تحولاتی که طی سال‌های اخیر در خاورمیانه عربی و شمال آفریقا ایجاد شده، از زوایای گوناگون قابل تحلیل است. از بطن این تحولات، «سلفی‌گرایی سنتی» دچار دگرپرسی شده و پدیده «نئوسلفیسم» به وجود آمده است. این مقاله، با بررسی مؤلفه‌ها و عناصر گفتمان نئوسلفیسم، «دگرسازی شیعی» را وجه اساسی این گفتمان تلقی کرده، و با رویکردی آینده‌پژوهانه و آسیب‌شناسانه، پیامدهای آن را در زمینه ایجاد اختلاف و تضعیف جهان اسلام تحلیل می‌کند. تحولات نظری نئوسلفیسم در عرصه عمل سیاسی، پیامدهایی چون غلبه دگردرون‌دینی بر دگر خارجی و شیعه‌هراسی، دوقطبی‌سازی امت اسلام، تضعیف و ناکام‌سازی دولت‌های منطقه و ایجاد زمینه برای حضور قدرت‌های فرامنطقه‌ای، مخدوش‌سازی نگاه بین‌المللی به جهان اسلام، قراردادن مجدد اسلام در دستور کار قدرت‌های جهانی، تغییر ژئوپلیتیک قدرت در منطقه خاورمیانه و افزایش قدرت و نقش رژیم صهیونیستی و در مجموع، زمینه برای تضعیف جهان اسلام را فراهم می‌کند و انرژی ره‌اشده از بیداری اسلامی را که می‌تواند باعث احیای قدرت واقعی جهان اسلام شود، خنثی و حتی معکوس می‌کند.

کلیدواژه‌ها: نئوسلفیسم، شیعه، بیداری اسلامی، خاورمیانه، انقلاب اسلامی.

مقدمه

«اتحاد» و «اختلاف»، دو واژه کلیدی در تمدن اسلامی محسوب می‌شوند؛ به گونه‌ای که «پیشرفت» و «زوال» تمدن اسلامی، به میزان بسیار زیادی به این متغیرها بستگی دارد. مسلمانان تا زمانی که مسلمانی را به هویت‌های فرودینی و قومی نکاسته بودند، مراحل ترقی را پشت سر می‌گذاشتند. در دوره قرون وسطا که نقطه حضيض تمدن غرب محسوب می‌شود، تمدن اسلامی در اوج اقتدار بود. یکی از عوامل اصلی ایجاد آن موقعیت، اتحاد اقوام و فرق گوناگون در زیر پرچم اسلام در قلمرو عظیم جهان اسلام بود. این برتری تمدن اسلامی چندان دوام نیاورد و دوره انحطاط آن در مقابل تهاجم غرب سلطه‌گر آغاز شد. از زمان مواجهه جدی جهان غرب با جهان اسلام در قرن هیجده میلادی تاکنون، «تجزیه» جهان اسلام در دستور کار جهان غرب قرار داشته و در مقابل، «اتحاد» جهان اسلام، یکی از ذهن‌مشغولی‌های اساسی بخشی از اندیشه‌وران و حاکمان جوامع اسلامی بوده است. جهان اسلام طی این مدت، نه تنها از سوی «دگر» خارجی در خطر تجزیه قرار داشته، بلکه از درون نیز با این آسیب بسیار جدی مواجه بوده است. سیدجمال‌الدین اسدآبادی که «سلسله‌جنبان جنبش‌های اسلامی محسوب می‌شود» (مطهری، ۱۳۸۷، ص ۲۳)، مبارزه با استبداد داخلی و تلاش برای اتحاد جهان اسلام را دو وظیفه اساسی مدافعان اسلام می‌دانست. امام خمینی علیه السلام نیز نه تنها در عرصه نظر به اتحاد جهان اسلام توجه داشت، بلکه با اعلام هفته وحدت در عمل نیز گام برداشت.

در مقابل اندیشه‌ها و اقدامات وحدت‌آفرین اندیشه‌وران و حاکمان اسلامی، روند تجزیه و تضعیف جهان اسلام نیز همواره در دستور کار استعمارگران و قدرت‌های مخالف جهان اسلام قرار داشته است. جهان غرب در دوره استعمار، روش‌های مختلفی برای تجزیه جهان اسلام، اتخاذ می‌کرد. استعمار انگلیس با تحمیل مرزهای مصنوعی، بذرهای اختلاف را میان بسیاری از کشورهای اسلامی کاشت، به گونه‌ای که برای نمونه با ایجاد «خط دیوراند» میان شبه‌قاره و افغانستان در سال ۱۸۹۷ (که از سال ۱۹۴۷ به مرز افغانستان با

پاکستان تبدیل شد)، اختلاف را در میان بخشی از جهان اسلام طی یک قرن اخیر نهادینه کرده است. از سوی دیگر، کشمیر را به گونه‌ای بین هند و پاکستان تقسیم کرد که این دو کشور را تا آستانه وقوع جنگ هسته‌ای پیش برد. این سیاست ارضی و مرزی استعمارگران، در دیگر بخش‌های جهان اسلام نیز اعمال شده است.

تسهیل و فرقه‌سازی برای تجزیه درونی در جهان اسلام، یکی دیگر از روش‌های استعمارگران به‌ویژه انگلیسی‌ها بوده است. این اقدام، در دو سطح درون‌دینی و درون‌مذهبی انجام شده است. در سطح درون‌مذهبی، به ایجاد فرقه‌هایی چون باییت و بهائیت در درون شیعه و در سطح درون‌دینی نیز به ترویج سلفی‌گری می‌توان اشاره کرد. سلفی‌گری در اسلام مسبوق است به گونه‌ای که ابن‌تیمیه، مرحله بنیان‌های فکری آن را در قرن هشتم هجری گذاشت و تطبیق و اجرای این تفکر توسط محمد بن عبدالوهاب در قرن نوزدهم انجام شد (قوام و بهرامی، زمستان ۱۳۹۲، ص ۵۱)، اما بازتولید آن در قالب طالبانیسم، توسط سازمان بین‌المللی القاعده با حمایت آمریکا، عربستان سعودی و پاکستان پس از پیروزی انقلاب اسلامی و در پوشش جهاد علیه ارتش سرخ شوروی در افغانستان انجام شده است. انقلاب اسلامی اگرچه با قرائت خاصی از حکومت اسلامی توسط امام خمینی به‌عنوان یکی از عالمان بزرگ شیعی به وقوع پیوست، یکی از اهداف اصلی آن احیای جهان اسلام بود. به همین دلیل، سه دهه و نیم پس از وقوع، موجب شکل‌گیری محور مقاومت اسلامی شد که در آن گروه‌های سنی‌مذهبی چون جنبش مقاومت اسلامی فلسطین (حماس) حضور داشتند و سرانجام، به دور جدیدی از بیداری اسلامی از شمال آفریقا تا کرانه‌های جنوبی خلیج فارس منتهی شد. تحولاتی که از آغاز سال ۲۰۱۱ در این منطقه آغاز شده، از زوایای مختلف قابل تحلیل است. یکی از موضوعات بسیار مهم در این مقطع که به موضع تجزیه و اتحاد در جهان اسلام مربوط می‌شود، شکل‌گیری گونه جدیدتری از سلفیسم با عنوان «نئوسلفیسم» است که مواضع ضد شیعی دارد. این مقاله به دنبال پاسخ به این سؤال است:

«دگرسازی شیعی در گفتمان نئوسلفیسم چه پیامدهایی برای جهان اسلام خواهد داشت؟»

پاسخ اولیه‌ای که در این زمینه پردازش می‌شود، عبارت خواهد بود از این‌که «گفتمان نئوسلفیسم در عرصه تئوریک دچار دگردیسی‌هایی شده که در عرصه عمل سیاسی، پیامدهایی چون: غلبه دگردرون‌دینی بر دگرخارجی و شیعه‌هراسی، تضعیف و ناکام‌سازی دولت‌های منطقه و ایجاد زمینه برای حضور قدرت‌های فرامنطقه‌ای، مخدوش‌سازی نگاه بین‌المللی به جهان اسلام، قراردادن مجدد اسلام در دستور کار قدرت‌های جهانی، تغییر ژئوپلیتیک قدرت در منطقه خاورمیانه و افزایش قدرت و نقش رژیم صهیونیستی و در مجموع زمینه برای تضعیف جهان اسلام را فراهم می‌کند و انرژی ره‌اشده از بیداری اسلامی را که می‌تواند باعث احیای قدرت واقعی جهان اسلام شود، خنثی و حتی معکوس می‌کند.»

تاکنون پژوهش‌های مختلفی درباره سلفیسم انجام شده است اما هیچ‌کدام از آن‌ها به موضوع تحول سلفیسم به نئوسلفیسم توجه نکرده‌اند. هم‌چنین به دگرسازی شیعی در گفتمان نئوسلفیسم و پیامدهای آن برای تجزیه اسلام نپرداخته‌اند. با توجه به تحولات جاری در منطقه خاورمیانه و گسترش فعالیت نئوسلفیسم با حمایت برخی کشورهای منطقه، بررسی پیامدهای فعالیت این جریان سیاسی-فکری بر جهان اسلام ضروری است.

چارچوب نظری

برای بررسی پیامدهای نئوسلفیسم بر وحدت جهان اسلام، از نظریه‌های مختلفی می‌توان استفاده کرد. از آن‌جا که نئوسلفیسم، عناصر و مؤلفه‌های یک گفتمان را داراست، می‌توان آن را تحلیل گفتمانی کرد. البته در این مقاله، بیش‌تر بر یکی از بخش‌های گفتمان تأکید می‌شود که با دگرسازی مرتبط است. گفتمان، نظامی از معناست که کنش‌ها و اندیشه‌های سیاسی در بستر آن شکل می‌گیرند. گفتمان به مثابه یک چارچوب اجتماعی-فکری، از مجموعه‌ای از مفاهیم و عناصر تشکیل شده که دارای ارتباط معناداری با هم هستند. مهم‌ترین مفاهیم و عناصر هر گفتمانی، عبارت است از: نقطه گرهی یا کانونی، دال‌های

شناور، عناصر، وقته‌ها، ضدیت‌ها یا دگرها، زنجیره هم‌گونی، مفصل‌بندی. هژمونی گفتمان‌ها، به مثابه سیستمی مترتب بر پراکندگی عمل می‌کنند. آنچه به این پراکندگی انتظام و وحدت می‌بخشد، حضور یک دال مرکزی است. به شخص، نماد، یا مفهومی که سایر دال‌ها حول محور آن جمع و مفصل‌بندی می‌شوند، «دال مرکزی» می‌گویند. دال مرکزی در حقیقت به مثابه عمود خیمه است که اگر برداشته شود، خیمه فرو می‌ریزد. گفتمان، منظومه‌ای منسجم است و دال برتر، هسته مرکزی آن و نیروی جاذبه هسته (دال) مرکزی، سایر نشانه‌ها را جذب می‌کند (خلجی، ۱۳۸۶، ص ۵۴). دال شناور، دالی است که مدلول آن شناور (غیر ثابت) است. به عبارت دیگر، مدلول‌های متعدد دارد و گروه‌های مختلف سیاسی برای انتساب مدلول مورد نظر خود به آن، با هم رقابت می‌کنند. به ارتباط میان دال‌ها که به هژمونی و تسلط یک گفتمان می‌انجامد، مفصل‌بندی گفته می‌شود. مفصل‌بندی (Articulation) عملی است که میان عناصر پراکنده در درون یک گفتمان ارتباط برقرار می‌کند، به نحوی که هویت این عناصر اصلاح و تعدیل شود. مفصل‌بندی، به تعبیر دیگر، کنشی است که میان عناصر مختلف مانند مفاهیم، نمادها، رفتارها و...، چنان رابطه‌ای ایجاد می‌کند که هویت اولیه آن‌ها دگرگون شده، هویتی جدید بیابند. از این رو هویت یک گفتمان، در اثر رابطه‌ای شکل می‌گیرد که از طریق عمل مفصل‌بندی میان عناصر گوناگون به وجود می‌آید. (تاجیک، ۱۳۷۹، ص ۴۶). عناصر (Elements)، نشانه‌هایی هستند که معنای آن‌ها تثبیت نشده و گفتمان‌های مختلف سعی می‌کنند به آن‌ها معنا دهند. عناصر دال‌های شناوری هستند که هنوز در قالب یک گفتمان قرار نگرفته‌اند.

وقته‌ها (Moment) برعکس، عبارتند از: موقعیت‌ها و عناصری که در درون یک گفتمان مفصل‌بندی شده‌اند و به هویت و معنایی موقت دست یافته‌اند. عناصری که قبلاً در حوزه گفتمانگی (Field of Discursivity) وجود داشتند، به تدریج به درون گفتمان جذب و در واقع به وقته تبدیل می‌شوند. در عمل مفصل‌بندی، دال‌های اصلی با یک‌دیگر در زنجیره هم‌ارزی ترکیب می‌گردند. این دال‌ها نشانه‌هایی بی‌محتوایند؛ یعنی به خودی خود

بی‌معنایند تا این‌که از طریق زنجیره هم‌ارزی با سایر نشانه‌هایی که آن‌ها را از فضا پر می‌کنند، ترکیب می‌شوند و در مقابل هویت‌های منفی دیگری قرار می‌گیرند که به نظر می‌رسد تهدیدکننده آن‌ها هستند. گفتمان‌ها از طریق زنجیره هم‌ارزی، تفاوت‌ها را می‌پوشانند (منوچهری، ۱۳۸۴، ص ۱۱۴). در زنجیره هم‌ارز، نشانه‌های اصلی در یک زنجیره معنایی با نشانه‌های دیگر ترکیب می‌شود و در مقابل یک «دگر» که به نظر می‌رسد آن‌ها را تهدید می‌کند، قرار می‌گیرد. گفتمان‌ها از راه زنجیره هم‌ارز، تفاوت‌ها را می‌پوشانند.

دشمنی‌ها یا ضدیت‌ها (Antagonisms) جزء ذاتی گفتمان‌ها هستند. «ضدیت» یا «دگرسازی»، یکی از ویژگی‌های ذاتی هرگفتمانی است. ایجاد و تجربه آن‌ها برای گفتمان در چند جنبه محوری است. اولین قدم برای تحلیل سیاسی در چارچوب این نظریه، شناسایی حداقل دو گفتمان متخاصم است که با هم رابطه‌ی غیریت‌سازانه برقرار کرده‌اند. گفتمان‌ها همواره به واسطه «دشمن» هویت پیدا کرده، نظام معنایی خود را بر اساس آن تنظیم می‌کنند. بر اساس این نظریه، وجود گفتمانی که مطلقاً به تنهایی وجود داشته باشد، امکان‌پذیر نیست و آن‌چنان که دریدا می‌گوید: روشنایی و تاریکی با هم معنا پیدا می‌کنند. هرگز نمی‌توان سیر تحول یک گفتمان و نظم معنایی آن را بررسی کرد و در حقیقت برای بررسی ساختار نظام معنایی یک گفتمان باید آن را در مقابل گفتمان رقیبش قرار داد و نقاط درگیری و تفاوت‌های معنایی را پیدا کرد. (سلطانی، ۱۳۸۳، ص ۱۶۸)

لاکلاو و موف، شکل‌گیری هویت‌های جمعی و فردی را در چارچوب مفهوم «دیگری» توضیح می‌دهند. باید به خاطر داشت به عقیده موف، هر اجتماعی را می‌توان در راستای یک هژمونی موقت درک کرد که به‌همراه خود «نوعی طرد و حذف دیگران را در پی دارد». دیوید هوارث درباره «غیریت‌سازی» در نظریه گفتمان لاکلاو و موف، سه جنبه بااهمیت اجتماعی «غیریت‌سازی» برای فهم بهتر جایگاه «دیگری» و نقش «غیریت‌سازی» در نظریه گفتمان آن‌ها را شرح می‌دهد:

۱. خلق رابطه‌ای غیریت‌سازانه که همواره شامل تولید دشمن یا یک «دیگری» است، برای تأسیس مرزهای سیاسی اهمیت بسزایی دارد.
 ۲. تشکیل روابط غیریت‌سازانه و تثبیت مرزهای سیاسی برای تثبیت جزئی هویت شکل‌های گفتمانی و عاملان اجتماعی، با اهمیت است.
 ۳. آزمودن غیریت‌سازی، مثال خوبی برای نشان دادن محتمل و مشروط بودن هویت است. (سلطانی، ۱۳۸۴، ص ۹۴)
- گفتمان‌ها با بازنمایی وضع مطلوب و آرمانی خود، باید شرایطی مانند «در دسترس بودن» (Availability) و اعتبار (Credibility) داشته باشند. قابلیت دسترسی، به معنای آن است که یک گفتمان در زمینه و موقعیتی ظهور کند که هیچ گفتمان دیگری خود را جایگزین و هم‌زمن نشان نداده باشد. اعتبار نیز به معنای آن است که اصول پیشنهادی گفتمان، با اصول مخاطبان ناسازگار نباشد. هم‌زمنیک شدن یک گفتمان، به معنای استیلای یک گفتمان در سپهر مسلط جهت‌گیری‌ها و کنش‌های اجتماعی از طریق مفصل‌بندی عناصر پراکنده در قالب عناصری ثبات‌یافته به صورت جهت‌مند است. هر گفتمان، در بردارنده تلاشی برای سلطه‌یابی بر عرصه گفتمان است که از طریق بسط زنجیره‌ای از دال‌ها به طور متعصبانه در صدد ثابت و مستقر نمودن دال‌های شناور است (فرکلاف، ۱۳۷۹، ص ۱۱۱). مسأله اصلی یک گفتمان آن است که کدام گروه، مرجع یا شخص، قدرت و اقتدار آن را دارد که قواعد یک گفتمان را تعریف و تنظیم کند، مرزهای گفتمانی خود را مشخص سازد و به عناصر مفصل‌بندی شده معنایی جدید بخشد (عبداللو، ۱۳۸۰، ص ۱۷)؛ بنابراین، اگر بر سر معنایی خاص برای یک دال در اجتماع اجماع حاصل شود، آن دال هم‌زمنیک می‌شود و با هم‌زمنیک شدن دال‌های یک گفتمان، کل آن گفتمان به هم‌زمنی دست می‌یابد.

مؤلفه‌ها و عناصر گفتمانی نئوسلفیسم

فهم گفتمان نئوسلفیسم، بدون شناخت سلفیسم امکان‌پذیر نیست. شکل‌گیری گفتمان سلفی‌گری که برخی آن را گونه‌ای از بنیادگرایی نوین می‌دانند (sheikh, 2003, p. 157)، از مهم‌ترین رویدادهای فکری در تاریخ اسلام محسوب می‌شود. سلفی‌گری، گفتمانی است که نظریه‌پردازان بسیاری در تدوین آن دخیل بوده‌اند و موقعیت‌های مختلف نیز بر تکامل آن تأثیر گذاشته است. سلفی‌گری به شیوه‌های مختلف و براساس معیارهای گوناگون دسته‌بندی شده است؛ سلفی‌های سنتی، حکومتی، علمی و جهادی، رایج‌ترین این دسته‌بندی‌هاست. سلفی‌گری در این مقاله، به سلفی‌گری قدیم و جدید تقسیم می‌شود. درباره معیار و زمان دقیق آغاز این دوره، میان تحلیل‌گران اجماع‌نظر وجود ندارد. با این وصف، تمرکز اصلی نویسندگان بر دوره سقوط طالبان و دوره جنبش بیداری است. در این تقسیم‌بندی، سلفی‌های جهادی، تکفیری و افراطی همه ذیل عنوان «نئوسلفیسم» بررسی می‌شوند. گفتمان اسلام نوسلفی، اسلام را دال برتر در اجتماعات مسلمانان می‌داند و همان نقشی را که واژه ملت در برخی از جوامع امروزی بازی می‌کند، برای اسلام در جوامع اسلامی قائل است. دال برتر در این پیوند، به عنوان انتزاعی‌ترین اصل عمل می‌کند و دیگر فضاها را گفتمانی توسط آن تأمین می‌یابند. (ابراهیمی، ۱۳۸۹، ص ۱۸۸)

نئوسلفیسم جریانی است که بر مبنای مؤلفه‌های سلفیسم و تفاسیر جدید از برخی اصول و مؤلفه‌های آن بازتولید شده است. این جریان جدید، از نظر زمانی، پس از شکست دولت طالبان در افغانستان و دقیقاً در بطن جنبش بیداری اسلامی بازتولید شده و فعالیت خود را براساس اوضاع جدید، گسترش داده است. نئوسلفیسم به رغم تشابهات بسیار زیاد با سلفیسم سنتی، اختلاف‌های متعددی با آن دارد. اگرچه از حیث شناخت‌شناسی و روش‌شناسی، تفاوت چندانی میان سلفی‌های قدیم و جدید وجود ندارد، به نظر می‌رسد که سلفیه جدید، بیشتر به رادیکالیسم تمایل یافته یا حداقل به اعتبار استعداد درونی خود، چنین تمایلاتی را

دارد، به‌گونه‌ای که بسیاری از اقدامات افراط‌گرایانه و خشونت‌آمیز امروزه، با عنوان سلفیه جدید شناخته می‌شود. (فیرحی، ۱۳۹۰، ص ۷۸). سلفی‌ها روش‌شناسی ویژه‌ای برای جست‌وجو و فهم درست دین، به تعبیر خودشان دارند. به نظر آن‌ها، تنها روش برای تشخیص تفسیر درست شریعت، ابتدای این تفسیر بر قرآن، سنت و سیره مسلمانان صدر اسلام است. قدرت سلفی‌گری در ادعای آن مبنی بر دست‌رسی به حقیقت نهفته است؛ بنابراین ادعا، علم برتر که از منابع اسلامی استخراج شده، از آن آن‌هاست (میجر، ۱۳۹۰، ص ۵۲). گفتمان نئوسلفی دارای ویژگی‌های نظری و عملی متعددی است که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:

۱. اتباع در مقابل تقلید

واژه «اتباع» در اندیشه سلفیه قدیم، به معنای تبعیت و اولویت دادن به نص بود و در مقابل واژه «ابتداع» یعنی بدعت قرار داشت که ناظر بر عقل‌گرایی یا هر تفسیر رها از نصوص دینی و مبتنی بر مکاتب فلسفی یا غیرفلسفی دوره میانه اسلامی بود. اما اتباع در سلفیه قدیم، «اتباع جهادی» بود؛ یعنی تنها مجتهد روش استنباط مبتنی بر منطق استنباط را برای حکم شرعی به کار می‌ست و عامه مسلمانان از فتوای شرعی او تقلید می‌کردند که شریعت‌شناسی متخصص بود. بنابراین قدمای سلفیه، اتباع را به وساطت فقیه/مجتهد و فهم اجتهادی او در زندگی سیاسی جاری می‌کردند. اما سلفیه جدید، «اتباع» را نه در مقابل تفاسیر رها از نصوص دینی، بلکه در برابر تقلید از مجتهد قرار می‌دهند. بنابراین به نظر سلفیه جدید، حقیقت یا احکام عملی دین درست را باید از منابع و نصوص اصلی دین و متون مقدس جست‌وجو کرد نه از کتاب‌هایی که فقہیان نگاشته‌اند. این روش‌شناسی که با توجیه «ضرورت بازگشت بی‌واسطه به قرآن» شروع و تقویت شده است، در ذات خود مولد «رادیکالیسم» اسلامی در درون و بیرون جهان اسلام است. (فیرحی، ۱۳۹۰، ص ۸۱)

۲. عقل‌گریزی

مهم‌ترین اصل معرفت‌شناسی سلفی‌گرایی، «نقل‌گرایی» یعنی ترجیح نقل بر عقل است. براساس این اصل معرفت‌شناختی، مراجعه مستقیم به نصوص دینی و سنت (آن‌هم با معیار فهم سلف)، مهم‌ترین راهکار سلفی‌ها برای دستیابی به حقیقت دینی است. به نظر آن‌ها، کاربرد عقل در فهم و استنباط احکام الهی، موضوعیت ندارد و نقل در حیات انسانی کافی است. نقل‌گرایی در نزد سلفی‌ها، آن‌چنان اهمیت دارد که میزان تدین و خلوص ایمان افراد با معیار نقل‌گرایی سنجیده می‌شود. به زعم آن‌ها، عقل در شئون دینی فاقد صلاحیت است (سیدنژاد، ۱۳۹۰، ص ۱۳۸). هرچه بر عقل‌گرایی در حوزه معرفت دینی اضافه گردد، از سلفی‌گری فاصله گرفته می‌شود. در عمل، فهم سلف نسبت به خود قرآن برتری یافته است؛ زیرا عملاً تنها بزرگان سلفی به حقیقت مورد نظر آن‌ها دسترسی دارند. فرد مؤمن عادی در تفکر خارج از محدوده تعیین‌شده توسط آن‌ها منع می‌شود، چه رسد به این‌که به او اجازه شرکت در بحث آزاد با دیگران یا تفکر در امور مذهبی و زیر سؤال بردن قدرت و حاکمیت تشکیلات دینی داده شود. به گفته شیخ ربیع هادی، یکی از علمای سلفی، سؤال کردن از اساس ممنوع است و جز در موارد ضروری جایز نیست (میجر، ۱۳۹۰، ص ۵۳). این اصل نه تنها در سلفی‌گری سنتی، بلکه در نئوسلفیسم نیز در عمل، روش شناخت محسوب می‌شود.

۳. محدود کردن دایره توحید و گسترش دایره شرک

یکی از اساسی‌ترین مؤلفه‌های گفتمان سلفیسم و نئوسلفیسم، اعتراض به وضع موجود است. به نظر سلفی‌ها، مسلمانان در جهل به سر می‌برند و آنچه آن‌ها را به این جهل کشانده، درک نادرست از توحید است. اگر مردم الوهیت، وحدانیت و ربوبیت را به خوبی و دقیق درک می‌کردند، در برابر حکومت غیرخدا سر خم نمی‌کردند و برای رفع نیازهای خود به غیرخدا پناه نمی‌بردند (امیرخانی، ۱۳۸۹، ص ۱۴۳). توحید و شرک، دو مفهوم کلیدی در

این گفتمان است که هرچه قدر از سلفیسم سنتی به سمت نئوسلفیسم جلو تر بیاییم، محدوده توحید تنگ‌تر می‌شود و در مقابل، گستره شرک توسعه یافته، تعداد افرادی که مشرک خوانده می‌شوند، بیش‌تر می‌گردد.

این توحید در جهان‌بینی سلفی، جایگاه ویژه‌ای دارد و یکی از ارکان توحید و اصول دین تلقی می‌شود. اعلام برائت از شرک و کفر؛ یعنی فرد مسلمان نه تنها باید خود را از هرگونه عقیده و عملی که به کفر و شرک منجر می‌شود، دور کند، بلکه باید از کسانی که عقاید و رفتار شرک‌آمیز دارند، نیز اعلام انزجار کند و خود را از تعامل با آن‌ها دور سازد. بنابراین، بر مسلمان واجب است که کافر را شناسایی و معرفی کند و این با تکفیر انجام می‌شود. اگرچه از نظر تاریخی، عبدالوهاب در وارد کردن مفهوم «شرک» به ادبیات نقش اساسی دارد، عملاً نئوسلفی‌ها به علت تقسیم‌بندی همه افراد به موحد و مشرک، به سلفی‌های تکفیری معروف شده‌اند. امرای جوان نئوسلفی با برداشت سطحی و افراطی از متون دینی، به‌راحتی درباره توحید و شرک و مصادیق آن حکم داده، در موارد متعددی، خود نیز آن را اجرا می‌کنند. این‌گونه جدید سلفیسم که می‌توان آن را «خودمرجعی» نامید، به غیرمتمرکز شدن جنبش نئوسلفیسم و گسترش آن در سراسر جهان به‌ویژه اروپا و آمریکا نیز منتهی خواهد شد و نبرد در این جبهه گسترده جهانی، مقابله با نوسلفی‌گری را بسیار دشوار خواهد کرد. در حالی‌که در سلفی‌گری سنتی با تکیه بر نظریه تصویب مجتهدان، نوعی تساهل و تسامح شناختی و عملی را موجب می‌شد و ناگزیر در عمل نیز کم‌تر به تکفیر دیگران می‌انجامد اما این وضعیت در میان نئوسلفی‌ها متفاوت است.

۴. جهاد و تقدس ترور

نصوص دین در تمدن اسلامی، بر رفتار مسلمانان تأثیر اساسی دارد. بنابراین، مذهب تعیین‌کننده رفتار مسلمانان در حوزه جنگ است. جهاد یکی از فروع دهگانه دیانت اسلام به شمار می‌آید. جهاد در فقه کلاسیک اسلامی، بر دوگونه اولیه و کفایی است. در این فقه،

آیات مربوط به جهاد، ناسخ آیات قبلی است و به اصالت جهاد ابتدایی حکم داده می‌شود، اما در فقه جدید شیعه و سنی، روایت‌ها و تفاسیر جدیدی از جهاد مطرح شده و جهاد بیش‌تر ماهیت دفاعی یافته است. (فیرحی، ۱۳۸۷، ص ۱۳۶) جهاد در فقه شیعه دارای شرایط است مانند حضور یا اذن امام معصوم و یا نماینده ایشان و تفاوت‌های خاصی با جهاد در فقه کلاسیک اهل سنت دارد. جهاد در رکاب حاکمان جائز، منتفی است. اما «جهاد» در ایدئولوژی نئوسلفیسم، اهمیت بسیار بالایی دارد، به طوری که آن را از سایر عبادت‌های دینی، مانند نماز و روزه و حج مهم‌تر می‌دانند. آن‌ها معتقدند، مسلمانانی که در عمل و نظر به جهاد نپرداخته‌اند، اسلام را درک نکرده‌اند. (اسماعیلی، ۱۳۸۶، ص ۱۱) به نظر نئوسلفی‌ها، عبودیت خدا بدون جهاد محقق نمی‌شود، بلکه جهاد بالاترین مرتبه عبودیت است. لذا این‌ها همواره می‌کوشند تا جهاد را به مسأله اصلی و عموم مردم در جوامع سنی مذهب تبدیل کنند و از انحصار طبقه‌ای خاص خارج نمایند. نئوسلفی‌ها پس از آن‌که بخش گسترده‌ای از مسلمانان غیرسلفی و دیگران را در جرگه کفر قرار دادند، کشتن آن‌ها را فریضه می‌دانند. آن‌ها این کشتار را «جهاد» می‌نامند. نئوسلفی در کشتار غیرسلفی‌ها به ویژه شیعیان، به هر ابزاری متوسل می‌شوند و ترور غیر نظامیان و افراد بی‌گناه را موجه می‌دانند و برای آن توجیحات شرعی می‌تراشند. طاغوت، یعنی حکومت غیرخدا بر مردم، یکی از مؤلفه‌های سلفی‌گری جهادی است و مسلمان وظیفه دارد چنین حکومتی را نپذیرد و برای سقوط آن تلاش کند تا با کنار زدن دولت‌های طاغوتی و لائیک، دولت اسلامی تشکیل شود. (ابراهیمی، ۱۳۸۹، ص ۱۷۹)

دگرسازی شیعی در گفتمان نئوسلفیسم

آن‌چنان‌که اشاره شد، اولین قدم مهم برای تحلیل سیاسی در چارچوب نظریه گفتمان، شناسایی حداقل دو گفتمان متخاصم است که با هم رابطه‌ی غیریت‌سازانه برقرار کرده‌اند. از این‌رو، نئوسلفیسم به مثابه یک گفتمان، نمی‌تواند از این چارچوب خارج باشد. از نظر

تاریخی، گفتمان سلفی‌گری، «دگر» خود را درون‌دینی تعریف کرده بود. با ورود استعمارگران اروپایی به جهان اسلام، بخشی از جنبش‌های اسلامی و سلفی، اروپایی‌ها و یا به تعبیری «صلیبیون»، به «دگر» اصلی تبدیل شدند. در دوره فعالیت سلفی‌ها برای مقابله با ارتش سرخ در افغانستان نیز «دگر» خارجی پررنگ‌تر بود و سعی شد تا به مبارزه با خصم شوروی توجه گردد، هر چند در عمل، دگر شیعی پس از پیروزی انقلاب اسلامی، با غلظت بیش‌تری وارد گفتمان نئوسلفی شود. این نگرش، نئوسلفی‌ها را به سمت حفظ دال مرکزی گفتمان خود سوق داده تا از «ازجاشدگی» (Disclose) و در نهایت «انسداد» (Closure) آن توسط گفتمان رقیب جلوگیری نماید. در حقیقت گفتمان نئوسلفیسم، عنصر مقابله با دگر شیعی را جذب نموده که در گذشته در حوزه گفتمانگی آن وجود داشت و با این تحولات، آن را به یک وقته تبدیل نموده است.

بر این اساس، گفتمان نئوسلفیسم در تقسیم‌بندی خود، همواره خود را در تشخیص محق دانسته و بر اساس آن جهان را به دو جبهه اسلام و کفر تقسیم کرده که در این تقسیم‌بندی، جبهه کفر بسیار وسیع و اسلام بسیار مضیق است. در این تقسیم‌بندی و ثنویت‌سازی دلخواهانه، همواره خود در طرف و جبهه «اسلام» و دشمنانش به مثابه «کفر» برای همگان ترسیم و تصویر شده‌اند و بر این اساس، دگر شیعی با پیروزی انقلاب اسلامی، بخش اصلی و هویت‌بخش این فضای تخصیص را شکل داده است. به زبان گفتمانی نئوسلفیسم، دال کفر با مدلول تشیع پر می‌شود. این رویکرد نظری، ما را به سوی این نکته هدایت می‌کند که گفتمان نئوسلفیسم ناچار به دگرسازی مستمر برای ادامه حیات خود است.

وضعیت تخصیص‌آمیز شدید ایجاد شده، توسط نئوسلفیسم و گسترش دایره شرک و مضیق‌سازی دایره توحید، قابلیت دسترسی و هژمونی گفتمان نئوسلفیسم را افزایش داده است. لاکلاو از مفهوم قابلیت دسترسی استفاده می‌کند تا تبیین نماید چگونه در طول بحران‌ها، یعنی گفتمان‌ها به نسبت دیگران، با استقبال و موفقیت بیش‌تر روبه‌رو می‌شوند. ظاهراً او چنین القا می‌کند که اگر بحران اجتماعی به اندازه کافی شدید باشد، به طوری که

سراسر نظم گفتمانی را متزلزل سازد، تنها قابلیت دست‌رسی کافی است تا پیروزی گفتمان خاصی را تضمین کند. اگر بحث لاکلاو پذیرفته شود، ظهور و گسترش نئوسلفیسم از منظر تحلیل گفتمانی را این‌گونه می‌توان تبیین کرد که دلیل این که گفتمان نئوسلفیسم به شکل جدی ظاهر می‌شود، این است که نظام اجتماعی بسیاری از کشورهای اسلامی آن قدر بی‌نظم شده که تنها نقطه ثبات را فضای رجوع به تفکر بنیادگرایی می‌یابد.

گفتمان‌های مسلط از طریق زنجیره هم‌ارزی، تفاوت‌ها را می‌پوشانند. از این رو در گفتمان نئوسلفیسم، تهدید تشیع، تمام گروه‌های نزدیک به این تفکر نظیر داعش، النصره و ... را در زنجیره هم‌ارزی نئوسلفی قرار می‌دهد تا تفاوت‌های آن‌ها به طور موقت کنار گذاشته شود. در این چارچوب خرده‌گفتمان‌های حاضر در نئوسلفیسم، تفاوت‌ها با گفتمان مسلط را به حداقل می‌رسانند. منطق هم‌ارزی می‌کوشد از طریق مفصل‌بندی بخشی از این نیروها، تمایزات آن‌ها را کاهش داده، آن‌ها را از طریق جذب عناصر شناور در مقابل یک غیر (در این جا تشیع) منسجم کند. هرچند گاهی منطق تفاوت برجسته می‌گردد که به وضعیت متکثر جامعه اشاره دارد.

در حالی که سلفی‌های وهابی، از ابتدا برضد شیعیان وارد میدان شدند و کشتار عظیم عتبات را در دوره محمدبن عبدالوهاب به راه انداختند، سلفی‌های غیروهابی مانند «اخوان المسلمین»، روابط مناسبی با شیعیان داشتند؛ حتی در مواردی علیه دگر صهیونیستی با یک‌دیگر همکاری می‌کردند (هم‌کاری شهید نواب صفوی با اخوانی‌ها) اما نئوسلفی‌ها، مانند اقداماتی که در زمینه تکفیر انجام می‌دهند، شیعیان را مصداق رافضی‌گری می‌دانند که به ادعای آن‌ها از اسلام منحرف شده‌اند. نسل دوم و نئوسلفی القاعده، شیعیان را با هویت فارسی، مجوسی و صفوی خطاب می‌کنند.

طرح موضوع «هلال شیعی» توسط برخی حاکمان عرب منطقه، راه را برای دگرسازی و ضدیت نئوسلفی‌ها با شیعیان هموار کرد. این موضوع را ابتدا ملک عبدالله پادشاه اردن مطرح کرد که بارها مبارک آن را خطری برای منطقه خاورمیانه دانسته و در مورد آن

هشدار داده است. در این زمینه، به پیوند شیعیان از لبنان تا ایران و پاکستان، به عنوان خطری جدی برای کشورهای منطقه تأکید می‌شود. فروپاشی دولت خودخوانده طالبان و گسیل هدفمند اعضای القاعده به عراق توسط عربستان و دیگر کشورهای عربی و هم‌زمانی تقریبی آن با جنبش بیداری اسلامی، سبب شده که شیعه‌ستیزی به گونه بسیار جدی در دستور کار نئوسلفی‌ها قرار گیرد. تحلیل محتوای بیانیه‌ها و اقدامات ابومصعب الزرقاوی رهبر القاعده در عراق، ابوبکر البغدادی رهبر دولت اسلامی عراق و شام و رهبران دیگر این جریان، مؤید نظر مذکور است. یکی از بزرگ‌ترین دغدغه‌های ابومصعب الزرقاوی، تئوری‌پردازی برای جنگ با شیعیان بود. او قبل از آن‌که توسط آمریکایی‌ها کشته شود، شیعیان را مهم‌ترین دشمن معرفی کرده و مقابله با آن‌ها را بر دشمنان صلیبی ترجیح داده بود:

دشمنان ما چهار گروه هستند: آمریکایی‌ها، کردها، وابستگان دولت عراق و شیعیان. از نظر ما، گروه اخیر کلید تحولات سیاسی [عراق] است؛ به این معنا که اگر ما عمق دینی، سیاسی و نظامی آن‌ها را مورد هدف قرار دهیم، آنان نیز تحریک می‌شوند و خوی واقعی خود را به اهل سنت نشان می‌دهند. اگر در این طرح موفق شویم، می‌توان گفت توانسته‌ایم اهل سنت غافل را نسبت به این گروه آگاه و بیدار کنیم... (شیعیان) افعی‌های خفته، عقرب‌های مکار خبیث، زهرهای کشنده و دشمنان در کمین نشسته‌اند. ما این‌جا در دو جبهه در حال نبردیم: جبهه اول، مصاف با دشمنی آشکار است و جبهه دوم، جنگی شدید با دشمنی مکار که به لباس دوست درآمده و ابراز همراهی می‌کند؛ در حالی که در درون شر و شرارت و کینه دارد و میراث تفرقه ذاتی را که در تاریخ اسلام شاهد آن بوده‌ایم، به همراه می‌کشد... واقعیت‌های تاریخی، بیان‌گر این حقیقت است که تشیع با اسلام هم‌خوانی ندارد؛ مانند یهود و نصارا که تحت

شعار اهل کتاب با هم مشترک هستند... این قوم بر محور کفر جمع شده‌اند. (اسماعیلی، ۱۳۸۶، ص ۱۲)

ابوبکر البغدادی رهبر جریان موسوم به داعش نیز با گسترش اختلافات بین گروه‌های بنیادگرا در سوریه، با فراخواندن همه گروه‌ها به آرامش، اشاره داشت: «همه با این صلح باید برای جنگ با شیعیان با یک‌دیگر متحد شویم تا بتوانیم آن‌ها را نابود سازیم». وی در ادامه می‌گوید:

بله، این دولت اسلامی شام و عراق است که دستش را به سوی شما دراز نموده است. آن را یاری کنید تا شما را یاری کند و با هم‌کاری یک‌دیگر، دشمنان واقعی یعنی شیعیان را نابود کنیم؛ این سخن من خطاب به تمام مجاهدان در راه خدا در بلاد شام است.

در دوره جنبش بیداری اسلامی، نتوسلفیسم که با عوامل خارجی و دولت‌های وهابی منطقه حمایت می‌شود، شیعه به دگر اصلی نتوسلفی‌ها تبدیل شده است. در این زمینه، به نظر می‌رسد عوامل زیر برای رسیدن آن‌ها به این منظور یاری رسانده و برای هژمون‌سازی این گفتمان در سطح منطقه‌ای و در جهان اسلام کوشیده است:

۱. تلاش‌های وسیع رژیم صهیونیستی برای درگیرسازی درونی نیروها در جهان اسلام، یکی از مهم‌ترین عوامل است. صهیونیست‌ها درصدد هستند با این دگرسازی، با تحلیل قوای درونی جهان اسلام و درگیرسازی درونی آن‌ها، مانع تمرکزشان در مقابله با اسرائیل گردند. این فرایند، باعث امنیت‌زایی بیشتر برای این رژیم و انحراف توجهات کشورهای منطقه از آن به‌عنوان دشمن اصلی جهان اسلام در منطقه می‌شود. به‌نظر می‌رسد آمریکا نیز با تقویت این دگرسازی، درصدد ایجاد نوعی توازن منطقه‌ای در بین نیروهای منطقه‌ای و استفاده از این توازن برای مهار قدرت‌های منطقه‌ای به‌ویژه ایران است. (Byman, 2011, P.12)

۲. عامل تسریع‌بخش دیگر، شکست سریع الگوی حکم‌رانی متناظر از جمله الگوی اخوانیسم مصری بوده است. شکست این مدل، باعث شده تا تلاش‌های فراوانی توسط

قدرت‌های مهم منطقه‌ای برای ایجاد بدیلی برای این الگو آغاز شود. با توجه به حمایت‌های عربستان از نظامیان در جریان کودتای سال ۲۰۱۳ علیه دولت اخوانی در مصر که ناشی از نگرانی‌های مقامات ریاض از این الگو بود، روند حمایت از جریان‌های نئوسلفی را در منطقه بسط دادند تا نشان دهند (براساس نگاه مقامات ریاض به اسلام) الگوی آن‌ها برای حکم‌رانی در کشورهای اسلامی مناسب‌ترین جایگزین است. این تلاش گسترده ریاض، ناشی از نگرانی از منطقه‌ای شدن الگوی پیوندی دین و دموکراسی انقلاب اسلامی است. در حقیقت، نگرانی از تقویت جایگاه مدل معرفی‌شده دگر شیعی انقلاب اسلامی در منطقه، مقامات سعودی را بر آن داشته پیش از هژمون شدن گفتمان انقلاب اسلامی، گفتمان رقیب را تقویت نمایند. ابزار سعودی‌ها برای مهار انقلاب اسلامی، تقویت فضای ایران‌هراسی در سطح کشورهای منطقه و جهان اسلام است. تلاش برای برجسته‌سازی موضوعاتی نظیر خطر برنامه هسته‌ای جمهوری اسلامی و دخالت ایران در امور داخلی کشورهای اسلامی در جهت همین تلاش‌های ایران‌هراسانه قابل ارزیابی است.

۳. عامل دیگر که تا حد زیادی مرتبط با عامل قبلی است، به قدرت رسیدن بسیاری از حکام عربی منطقه به شیوه‌های غیردموکراتیک است. این مسأله باعث شده تا تلاش‌ها برای نشان دادن الگوی حکومت دموکراتیک به عنوان شیوه حکم‌رانی غیراسلامی توسط این دولت‌ها صورت گیرد و به دلیل نزدیکی دیدگاه نئوسلفیسم با حاکمان عربی در مورد این موضوع، این فرایند تسریع گردد. ابوبکر البغدادی رهبر داعش، بارها اعلام کرده که دنبال مبارزه با کفر دموکراسی در منطقه است؛ یعنی دقیقاً چیزی که مقامات بسیاری از کشورهای عربی به نحوی دیگر آن را پی‌گیری می‌نمایند.

این عوامل، سبب تسریع روند غیریت‌سازی تشیع شده و میدان عملیاتی شدن ضدیت نئوسلفی‌ها با تشیع، نقاط مهمی از خاورمیانه را فرا گرفته است. درحقیقت این عوامل، باعث شده تا در هر بخشی از منطقه خاورمیانه که شیعیان یا گروه‌های نزدیک با آنان زندگی می‌کنند، درگیری بین این گروه‌ها با شیعیان شدت گیرد. مهم‌ترین این مناطق عبارتند از:

۱-۳. سوریه

سوریه را می‌توان خط مقدم این ضدیت در چند سال اخیر دانست. در پی ناآرامی‌هایی که از سال ۲۰۱۱ این کشور را فراگرفته، گروه‌های مختلف نئوسلفی از دورترین نقاط خاورمیانه روانه این کشور شده و آن را حوزه اصلی درگیری خود با دگر تشیع قرار داده‌اند. بخش وسیعی از این نیروها، در قالب گروه‌هایی نظیر جبهه النصره و دولت اسلامی عراق و شام (= داعش)، روانه سوریه شده‌اند و تلاش‌های خود را برای مقابله با تشیع بسط داده‌اند که نمونه بارز این تلاش‌ها را در قالب کشتار وسیع شیعیان و تخریب اماکن مقدس آن‌ها می‌توان مشاهده نمود.

۲-۳. لبنان

حضور نئوسلفیست‌ها در سوریه، زمینه را برای گسترش میدان عملیاتی آن‌ها در مناطق پیرامونی سوریه افزایش داده است که نمونه بارز آن را در لبنان و عراق می‌توان مشاهده نمود. گروه عبدالله العزام در لبنان، نقش بارزی در پررنگ شدن این ضدیت داشته است که نمونه جدی آن را در حمله به سفارت ایران در بیروت، حمله به دفتر رایزنی فرهنگی ایران در فوریه ۲۰۱۴، بمب‌گذاری‌های متعدد در مناطق شیعه‌نشین جنوب بیروت و سایر مناطق جنوبی می‌توان مشاهده نمود.

۳-۳. عراق

با گسترش تحرکات گروه‌های نئوسلفیستی در سوریه و ایجاد خط ارتباطی با گروه‌های بنیادگرای حاضر در عراق، میزان اقدامات ضدشیعی در این کشور به شدت افزایش یافته است. افزایش حملات به زائران عتبات عالیات، تلاش برای تخریب اماکن مقدس شیعیان، تلاش برای سقوط دولت شیعی در عراق و بستن آب فرات بر روی استان‌های شیعه‌نشین، از بارزترین اقدامات نئوسلفی‌ها علیه شیعیان در عراق است. تلاش داعش برای ایجاد خط ارتباطی عربستان با سوریه از طریق استان الانبار عراق، بر اهمیت این کشور برای نئوسلفی‌ها افزوده است. (Inbar, 2012, p.23)

۳-۴. پاکستان

گروه‌های نئوسلفی در پاکستان به نوعی تقسیم کار برای مقابله با شیعیان در نقاط مختلف این کشور دست زده‌اند. گروه‌های وابسته به طالبان در مناطق شمالی و نزدیک به مرز افغانستان، فشارهای زیادی را به شیعیان این مناطق وارد می‌سازند که نمونه بارز آن کشتار شیعیان در منطقه پاراچنار است. این مسئولیت در مناطق غربی، به گروه‌های نئوسلفی نظیر «جیش‌العدل» واگذار شده تا با اقدامات خود و عدم تسلط دولت پاکستان بر مرزهای خود، فشارهایی را به جمهوری اسلامی وارد کنند که به شهادت رساندن و گروگان‌گیری مرزبانان و نیروهای امنیتی ایران، از جمله این اقدامات است.

پیامدهای دگرسازی شیعه بر جهان اسلام

اگرچه دگرسازی شیعی در اندیشه بخشی از سلفی‌ها سابقه‌ای طولانی دارد، شیعی‌ستیزی نئوسلفی‌ها به‌ویژه در حالتی که بیداری اسلامی منطقه خاورمیانه غربی و شمال آفریقا را فراگرفته، ابعاد بسیار گسترده‌تری به خود گرفته و آثار و پیامدهای مهمی بر جهان اسلام دارد. برخی از این پیامدها عبارتند از:

۱. غلبه «دگردرون‌دینی» بر «دگربرون‌دینی»

اولین پیامد مهم دگرسازی شیعی نئوسلفی‌ها، غلبه دگر درون‌دینی میان دو مذهب اصلی جهان اسلام بر دگر خارجی است. چنین وضعیتی، از خواسته‌ها و اهداف اصلی غرب علیه جهان اسلام است. جهان غرب از دوره پسااستعمار، طرح‌های مختلفی را برای تجزیه مجدد اسلام و نهادینه شدن بحران میان مسلمان‌ها اجرا کرده، اما این طرح‌ها، هزینه‌های بسیار زیادی برای آن‌ها داشته و در برخی موارد، نتیجه آن معکوس بوده و به اتحاد مسلمان‌ها انجامیده است. دگرسازی خشونت‌بار شیعی توسط نئوسلفی‌ها، فرصت بی‌نظیری برای غرب ایجاد کرده است. در چنین وضعیتی، غرب بدون پرداخت هزینه، بیش‌ترین سود را از

درگیری درون‌دینی مسلمان‌ها می‌برد. در جایی که منابع عظیم جهان اسلام می‌تواند در جهت حل مشکلات عدیده مسلمانان و نیز کانون‌های اختلاف آن‌ها با جهان غرب مانند صهیونیسم صرف گردد، این منابع صرف نبرد با دگرهای درون‌دینی و مذاهب اسلامی می‌شود. در حالی که انرژی رها شده از انقلاب اسلامی ایران می‌توانست تکلیف برخی از بحران‌های جهان اسلام با دیگران را حل کند، در مقطعی، جنگ تحمیلی این فرصت تاریخی را از جهان اسلام گرفت و طی سال‌های اخیر نیز که بیداری اسلامی به مثابه مولود انقلاب اسلامی می‌توانست بسیاری از معادلات ایران و غرب را دگرگون سازد، نئوسلفیسم با شیعه‌ستیزی، این فرصت بی‌نظیر را از جهان اسلام گرفت. اگرچه انقلاب اسلامی بر مذهب شیعه مبتنی است، دنبال احیای جهان اسلام و مقابله با دگر برون‌دینی بوده است. امام خمینی در این باره تصریح می‌کنند:

ما سال‌های طولانی است که دنبال این هستیم که مسلمین را با هم هم‌قدم و هم‌کلام و مجتمع کنیم؛ برای این که تمام گرفتاری‌هایی که مسلمین دارند و به دست قدرت‌های اجنبی، آن‌هایی که می‌خواهند از بلاد مسلمین بهره‌گیری کنند، آن‌هایی که می‌خواهند ذخایر مسلمین را ببرند، آن‌هایی که می‌خواهند دولت‌های اسلامی را در زیر یوغ سلطنت خودشان قرار بدهند این‌ها کوشش کرده‌اند خودشان و عمالشان به این که تفرقه بین مسلمین ایجاد کنند... مسلمین باید ید واحد بر ماسوایشان باشند «و لا تنازعوا فتنشوا و تذهب ریحکم» (صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۱۶۳-۱۶۴)

گراهام فولر، کارشناس سازمان سیا که چندین دهه در منطقه خاورمیانه مشغول تحقیق بوده، نیز در این باره می‌نویسد:

نام [امام] خمینی از ایران و تشیع جدایی‌ناپذیر است، اما یکی از جنبه‌های انقلابی پیام او، آن است که این پیام از محدوده آیین تشیع فراتر می‌رود و مدعی جامعیتی است که کل جهان اسلام را در برمی‌گیرد. در واقع اغلب

متفکران اسلامی تندرو جدید، وجود هرگونه تفاوت معنادار میان تعالیم سنی و شیعه را مردود می‌شمارند و این تفاوت‌ها را بازمانده‌های فاقد موضوعیت یک رویداد تاریخی می‌دانند که تأثیری بر مشکلات مسلمانان معاصر ندارد. (فولر، ۱۳۷۳، ص ۱۱۱)

۲. دو قطبی شدن جهان اسلام

نادیده گرفتن دگر خارجی و برجسته‌سازی دگرسازی شیعی نئوسلفی‌ها، پیامد ناگوار دیگری برای جهان اسلام دارد و آن دو قطبی‌کردن جامعه مسلمانان است که در یک قطب آن شیعیان و قطب دیگر آن اهل تسنن قرار دارد. اگرچه میان این دو مذهب عمده برخی اختلاف‌نظرها دیده می‌شود، اما نئوسلفی‌ها با برجسته‌نمایی خطر شیعیان، تلاش می‌کنند که همه اهل تسنن را در پشت سر خود در این مبارزه دو قطبی علیه شیعیان گردهم آورند، در حالی که بخش‌های مختلفی از اهل تسنن با شیعیان احساس هم‌بستگی و نزدیکی می‌کنند. برای مثال، بخشی از اهل تسنن پاکستان اراده ویژه‌ای به اهل بیت و ائمه علیهم‌السلام دارند. به علاوه، شیعیان و اهل تسنن در محورهای زیادی مانند خدای واحد، قبله واحد و پیامبر واحد اشتراک نظر دارند و آن‌ها می‌توانند ضمن وفاداری به اعتقادات خود، در برابر دگر خارجی متحد بمانند. این همان نکته مهمی است که امام خمینی رحمه‌الله به آن توجه نموده و هفته وحدت و نیز روز قدس را نیز بر این مبنا اعلام کرده‌اند.

۳. تضعیف و ناکام‌سازی دولت‌های منطقه و ایجاد زمینه برای حضور قدرت‌های

فرامنطقه‌ای

یکی از اهداف مهم گروه‌های نئوسلفی، ایجاد نظام سیاسی مورد نظر خویش است که از آن با عنوان «امارت اسلامی» یاد می‌کنند. پیش‌شرط تشکیل چنین واحد سیاسی، نابودی دولت‌های مستقر در جهان اسلام به‌ویژه خاورمیانه است. سرنگونی دولت‌های شیعی و یا

حامی جمهوری انقلاب اسلامی در اولویت نئوسلفی‌ها قرار دارد. با توجه به این‌که آن‌ها نمی‌توانند مانند افغانستان در دوره پس از خروج ارتش سرخ، دولت خود را تشکیل دهند، در یک فرایند طولانی، از شیوه‌های خشونت‌باری چون تروریسم هدفمند و ترور کور استفاده می‌کنند. این اقدام آن‌ها در برخی موارد، به تبدیل دولت‌های قوی و عادی منطقه به «دولت‌های ضعیف» و «دولت‌های ناکام» منجر می‌شود. پس از وقوع حادثه یازده سپتامبر و موضوع تروریسم جهانی، به این اصطلاحات توجه گردید، به گونه‌ای که در استراتژی امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۰۲ آمده است:

دولت آمریکا اینک کم‌تر توسط دولت‌های معمولی بلکه توسط دولت‌های

ناکام تهدید می‌شود. (Bueger, 2010, p. 19-20)

اما در حقیقت این واژگان، پس از آن وارد ادبیات علوم امنیتی و استراتژیک شد که سلفی‌هایی که به بهانه جهاد مقدس علیه ارتش سرخ وارد افغانستان شده بودند، موجب از بین رفتن اقتدار دولت مرکزی در کابل شدند. درباره مفهوم «ناکام» نوشته‌اند:

ناکامی بدین معناست که دولت از جهات بسیار مهمی شکست خورده است. به جای حمایت از شهروندان، هرج و مرج و اغلب جنگ داخلی حکم فرماست. قانونی گذاشته نمی‌شود و نظم برقرار نمی‌شود. اقتدار سیاسی مرکزی وجود ندارد و یا بسیار ناکاراست و در بسیاری موارد، نظام اقتصادی هم در مانده است و حتی قادر به تأمین ابتدایی‌ترین عناصر رفاه برای مردم نیست. (گریفتیس، ۱۳۸۸، ص ۴۹۲-۴۹۳)

به تعبیر دیگر، دولت‌های ناکام، آن دسته از دولت‌هایی هستند که «قادر به کنترل مرزهای خود نیستند؛ تسلط بر بخشی از قلمرو خود را از دست داده‌اند و اعمال قدرت آن‌ها معمولاً بر پایتخت و یک یا چند منطقه خاص محدود شده است. دولت ناکام، از برقراری امنیت به عنوان مهم‌ترین تعهد سیاسی در تمامی قلمرو خود ناتوان است و شهروندان آن، برای تعیین امنیت خود نمی‌توانند به دولت مرکزی امیدوار باشند. به نظر

راتبرگ، «در دولت‌های ناکام خشونت بزهکارانه بسیار زیاد است و هر اندازه اقتدار دولت تضعیف شود، شهروندان با جنایات سازمان‌یافته‌تری مواجه می‌شوند. کاهش میزان تولید ناخالص ملی و سرانه، فرصت‌های اقتصادی نابرابر و ناعادلانه و نابودی تأسیسات زیربنایی، مشخصه‌های یک دولت ضعیف هستند که آن را به سوی تبدیل شدن به دولت ناکام سوق می‌دهند» (راتبرگ، ۱۳۸۱، ص ۱۰۲). قدرت‌های بزرگ پس از حادثه یازده سپتامبر، برای حضور نظامی در مناطق مختلف، دنبال پیوند زدن رابطه میان ناامنی و دولت‌های ناکام بوده‌اند. طبیعی است برخی مناطق که اهمیت استراتژیک دارند، در این جا اهمیت بیش‌تری می‌یابند. دخالت گروه‌های نئوسلفی در آفریقا، موجب حضور نظامی فرانسه شده. این نگرانی وجود دارد که حضور نظامیان خارجی با تشدید فعالیت نئوسلفی‌ها و ناکام شدن دولت‌هایی چون سوریه، لبنان، عراق و پاکستان که همه آن‌ها یا عمق استراتژیک جهان تشیع هستند و یا در محیط امنیتی جمهوری اسلامی قرار دارند، افزایش یافته و این نیروها در وهله نخست، تهدیدی برای اتحاد اسلام و کشورهای اسلامی باشند و در مرحله بعدی برای جمهوری اسلامی به مثابه ام‌القرای جهان اسلام، هزینه ایجاد کنند.

۴. مخدوش‌سازی نگاه جهانی به جهان اسلام

غربی‌ها از دوره آغاز تاریخ مدرن، با غیریت‌سازی و دگرسازی جهان اسلام به مثابه نماد نامتمدن بودن، خود را متمدن تعریف کرده‌اند. شرق‌شناسان، جهان‌گردان و دیپلمات‌های غربی، تصویری خشن، مخوف و هراس‌انگیز از شرقی‌ها و مسلمانان ارائه کرده بودند که ادوارد سعید در شرق‌شناسی آن را به خوبی تشریح نموده است. پس از آن‌که انقلاب اسلامی بخشی از این تصویر کدر را بازسازی کرد، هم‌زمان با موج بیداری اسلامی، نئوسلفی‌ها، اقدامات و جنایات گسترده‌ای انجام داده‌اند که مؤید همان تصویری است که غربی‌ها به دنبال آن بوده‌اند. از این‌رو، این برداشت منطقی خواهد بود که یکی از اهداف غرب از حمایت غیرمستقیم در ترویج افراطی‌گری سلفی‌ها و نئوسلفی‌ها، مخدوش کردن

چهره اسلام است. آن‌ها در عصر رسانه‌های جدید ارتباطی و شبکه‌های ماهواره‌ای، بهتر می‌توانند چهره اسلام را مخدوش نمایند. پس از آن‌که غرب، زمینه‌های سیاسی و نظامی سلفی‌گری در افغانستان را ایجاد کرد، وضعیت ایجادشده در دولت خودخوانده طالبان و تفسیر آنان در زمینه پوشش اسلامی، تهجر، خشونت و سایر امور اجتماعی را با عنوان اسلام ناب، از طریق رسانه‌های جدید به مخاطبان جهانی نشان دادند. طی سال‌های اخیر نیز اقدامات نئوسلفی‌ها به‌ویژه شیعه‌کشی آن‌ها را آن‌قدر وسیع پوشش داده‌اند تا مخاطبان غربی و حتی جهان اسلام این‌گونه برداشت کنند که میان شیعیان و اهل تسنن، به حدی شکاف و دشمنی وجود دارد که ترمیم‌ناپذیر است. رسانه‌های غرب و حتی شبکه‌های ماهواره‌ای و شبکه‌های اجتماعی، با برجسته‌سازی اقداماتی نظیر خوردن جگر یک سرباز سوری توسط نئوسلفی‌ها، چنین اقداماتی را نشان‌دهنده خشن بودن همه مسلمانان تلقی کرده و آن را به همه مسلمانان تعمیم داده‌اند و به این صورت، تصویری گزینشی از اسلام به نمایش می‌گذارند.

۵. قرار گرفتن مجدد اسلام در دستور کار بین‌الملل

نتیجه طبیعی ترسیم مخدوش جهان اسلام در نزد جهانیان و ترسیم چهره اهریمنی از این دین رحمانی، موجب می‌شود که مبارزه با تروریست‌های اسلامی در تمامی سطوح در دستور کار غرب قرار گیرد؛ به‌گونه‌ای که برای نمونه طی سال‌های اخیر، سوریه یکی از موضوعات ثابت در دستور کار جامعه بین‌المللی بوده است. بررسی قطعنامه‌های مصوب طی سه سال اخیر در سازمان ملل، نشان می‌دهد که بخش عمده این قطعنامه‌ها مربوط به حوزه جغرافیایی و اندیشه جهان اسلام بوده است. این قطعنامه‌ها از لیبی تا سوریه و آفریقا را دربرمی‌گیرند. در حالی که اثبات نشدن ادعاهای آمریکا در مورد ساخت و توسعه سلاح‌های کشتار جمعی توسط دولت عراق، موجب شده بود جنگ‌افروزی دولت آمریکا برای کشورهای جهان اثبات شود، تروریسم نئوسلفی موجب شد که جهان اسلام بار دیگر

در دستور کار جامعه بین الملل قرار گیرد. بررسی برنامه رسانه‌های مختلف دنیا و تحلیل محتوای آن‌ها نیز مؤید این دیدگاه است که افراطگرایی نئوسلفی‌ها، موجب شده تا جهان اسلام به یکی از مهم‌ترین سوژه‌های خبری و رسانه‌ای جهان تبدیل شود. یکی از دلایل اصلی فعالیت شدید نئوسلفی‌ها در اروپا، مسلمانان ساکن در این قاره‌اند که به علت ابتلا به بحران هویتی در جوامع اروپایی، هویت مقاومت آن‌ها فعال شده است. متأسفانه این هویت مقاومت مسلمانان، با گسترش نئوسلفیسم مصادف شد و از این رو آن‌ها تحت عنوان سلفیسم نظامی، دسته‌بندی و سرکوب می‌شوند. (Egerton, 2011, P.23)

۶. کاهش سطح رفاه عمومی در جوامع اسلامی با تمرکز بر درگیری‌های درونی

ترویج افراطی‌گری و دگرسازی شیعی توسط نئوسلفی‌ها، باعث شده که جوامع اسلامی به جای تخصیص منابع محدود خود به حوزه‌های اقتصادی-رفاهی، بار دیگر به سمت نظامی‌گری و خرید تسلیحات بروند. با توجه به این‌که اغلب کشورهای اسلامی تسلیحات خود را از غرب وارد می‌کنند، ترویج نئوسلفی‌گری باعث می‌شود که از یک‌طرف نئوسلفی‌ها، از غرب سلاح بیش‌تری وارد کنند به گونه‌ای که دولت آمریکا مستقیم و یا با واسطه کشورهای چوون عربستان و قطر، سلاح‌های ساخت غرب را در اختیار تروریست‌های نئوسلفی قرار دهد و از سوی دیگر، کشورهایی که در معرض تهدید نئوسلفی‌ها قرار دارند، بخش‌های زیادی از بودجه خود را صرف تجهیزات و امور نظامی کنند. به این صورت، مسابقه تسلیحاتی و تشدید دشمنی میان بخش‌های مختلف جهان اسلام ایجاد شده و زمینه جدایی و دوری آن‌ها از یک‌دیگر پدید آمده است.

نتیجه

جنبش بیداری اسلامی که سال ۲۰۱۱ در شمال آفریقا و خاورمیانه عربی رخ داد، فرصت مناسبی برای احیای موقعیت مسلمانان و اتحاد جهان اسلام بود. این جنبش، به سقوط تعدادی از رهبران جهان عرب انجامید که نمایندگان واقعی مردم خویش نبودند. این رهبران، با انسداد در عرصه سیاست داخلی و وابستگی به بیگانگان، موانع جدی در راه وحدت جهان اسلام ایجاد کرده بودند. موج اخیر جنبش بیداری اسلامی، می‌توانست ناکامی‌های ایجادشده پس از موج اول بیداری اسلامی در قرن نوزدهم (به رهبری سیدجمال الدین اسدآبادی) و موج دوم بیداری اسلامی (متعاقب انقلاب اسلامی ایران) در جهت وحدت جهان اسلام را برطرف نماید؛ اما این جنبش عظیم در سطوح مختلف، با سرکوب، مدیریت و انحراف مواجه شد. ظهور نئوسلفیسم و تفکرات و اقدامات شدید ضدشیعی آن‌ها، موجب گردید ظرفیت‌های عظیم ضد دگر خارجی تاریخی جهان اسلام تقویت شود. آنچه نئوسلفی‌ها بر ضد شیعیان و دیگر اهل تسنن غیرسلفی طی سه سال اخیر مرتکب گردیده‌اند، باعث شکل‌گیری نوع جدیدی از جاهلیت در جهان اسلام شده است که هزینه‌های بسیار زیادی برای همه مسلمانان خواهد داشت. جهان اسلام به علت فرهنگ استراتژیک عمیق که جهت‌گیری اصلی آن، اتحاد جهان اسلام و ضدیت با بیگانگان است، در سه سال اخیر ضربات بسیار سختی از سوی نئوسلفی‌ها خورده و روند تحولات در جهان عرب و حتی در بین مسلمانان غرب نیز حاکی از آن است که نئوسلفیسم که دگر درون‌مذهبی را جایگزین دگر خارجی کرده، به شیوه مستقیم و غیرمستقیم توسط آن‌هایی حمایت می‌شود که از اتحاد اسلام صدمه می‌بینند و بیداری اسلامی را مغایر اهداف خود می‌دانند. تعصب جاهلی و منافع برخی کانون‌های قدرت در کشورهای عربی مانند عربستان و حتی کویت، باعث شده است که فرصت تاریخی پدیده آمده برای اتحاد جهان اسلام، به تهدیدی برای تجزیه جهان اسلام تبدیل شود.

فهرست منابع

۱. ابراهیمی، نبی‌الله، «گفتمان اسلام سلفی، جهانی‌شدن و امنیت خاورمیانه»، فصلنامه مطالعات راهبردی، ش ۵۰.
۲. اسماعیلی، حمیدرضا، «بازشناسی اندیشه سیاسی القاعده»، فصلنامه راهبردی مطالعات جهان اسلام، ش ۳۰ و ۳۱، تابستان و پاییز ۱۳۸۶.
۳. امیرخانی، علی، «ابوالاعلی مودودی و جریان نوسلفی»، معرفت کلامی، شماره سوم، پاییز ۱۳۸۹.
۴. تاجیک، محمدرضا، گفتمان و تحلیل گفتمانی، تهران: فرهنگ گفتمان، ۱۳۷۹.
۵. خلجی، عباس، ناسازهای نظری و ناکامی سیاسی گفتمانی اصلاح‌طلبی (۸۴-۱۳۷۶)، پایان‌نامه دکتری علوم سیاسی دانشگاه تهران، ۱۳۸۶.
۶. راتبرگ، توماس، «دولت-ملت‌های ناکام و امنیت بین‌المللی»، ترجمه نرگس اثباتی، مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش ۱۸۵ و ۱۸۶، زمستان ۱۳۸۱.
۷. سلطانی، سیدعلی‌اصغر، «تحلیل گفتمان به مثابه نظریه و روش»، فصلنامه علوم سیاسی، ش ۲۸، ۱۳۸۴.
۸. سیدنژاد، سیدباقر، «رویکردشناسی فلسفی و معرفتی جریان سلفی‌گری»، معرفت دینی، ش ۱۱، پاییز و زمستان ۱۳۹۰.
۹. عضدانلو، حمید، گفتمان و جامعه، تهران: نشر نی، ۱۳۸۰.
۱۰. فرکلاف، نورمن، تحلیل انتقادی گفتمان، گروه مترجمان، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها، ۱۳۷۹.
۱۱. فولر، گراهام، قبله عالم - ژئوپلیتیک ایران، ترجمه عباس مخبر، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۹.
۱۲. فیرحی، داوود، «مفهوم جنگ و اخلاق نظامی در اسلام شیعی»، فصلنامه سیاست، ش ۳۸، بهار ۱۳۸۷.
۱۳. _____، فقه و سیاست در ایران معاصر، تهران: نشر نی، ۱۳۹۰.
۱۴. قوام، عبدالعلی و سیامک بهرامی، «جامعه‌شناسی جریان‌های اسلامی؛ دیالکتیک عقل و خشونت»، فصلنامه روابط خارجی، سال پنجم، ش ۴، زمستان ۱۳۹۲.

۱۵. گریفیتس، مارتین، دانشنامه روابط بین الملل و سیاست جهان، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی، ۱۳۸۸.
۱۶. مطهری، مرتضی، بررسی اجمالی نهضت‌های اسلامی در صد سال اخیر، چاپ بیستم، تهران: صدرا، ۱۳۸۷.
۱۷. منوچهری، عباس، رهیافت و روش در علوم سیاسی، تهران: سمت، ۱۳۸۴.
۱۸. میجر، روئل، به سوی اسلام سیاسی، ترجمه مرضیه السادات مطهری در غلامرضا خواجه سروی، بیداری اسلامی در گستره سیاست جهانی، تهران، دانشگاه امام صادق علیه السلام، ۱۳۹۰.
19. Byman, Daniel, «Israel's Pessimistic View of the Arab Spring», The Washington Quarterly, No 34, summer 2011.
20. Egerton, Frazer, Jihad in the West: The Rise of Militant Salafism, Cambridge University Press, 2011.
21. Inbar, Efraim, «Israel's National Security Amidst Unrest in the Arab World», The Washington Quarterly, NO 35, Vol. 3, summer 2012.
22. Sheikh, Naveed S., The New Politics of Islam; Pan-Islamic Foreign Policy in a World of States, London, Routledge, 2003.